

عزیز الله جوینی

ترجمه مفردات قرآن

نسخه‌ی است خطی به شماره ۱۴۵۸ محفوظ در کتابخانه آستان قدس که از سبک انشاء و تحریر و خط آن معلوم می‌شود ، بسیار کهنه و قدیمی است و می‌توان حدس زد که در حدود قرن پنجم تألیف شده است .

متأسفانه نسخه از اول و آخر چند ورق افتادگی دارد ، مؤلف و تاریخ تحریر نامعلوم است و آنچه مانده است از آیه **ربنا آتنا فی الدنیا حسنة** است تا قسمتی از سوره **والنازعات** .

این بنده آن قدر که می‌توانستم در پی شناختن این نسخه نفیس قرآنی برآمدم، کوشش وجدیت بسیار کردم و حتی از دوستان فاضل و دانشمند خود آقای دانش‌پژوه و آقای بینش کمک گرفتم ولی با وجود مراجعه به فهرست‌ها و کتابها این کوشش وجدیت وضع مؤلف و تاریخ تحریر آن را روشن نکرد فقط نسخه‌ای عکسی در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران که اصل آن در کتابخانه یزدیه نام ترجمان القرآن میرسید شریف‌است دیدم که ظاهراً خلاصه‌یی از کتاب ماست .

اکنون خصوصیات این نسخه را با معرفی شیوه کتابت و طرز انشاء و املاء آن بیان می‌کنیم تا حق این نسخه نفیس ادا شود، باشد که شیفتگان زبان و ادب فارسی را نیز سودمند افتد. ولی قبل از توضیح سبک و شیوه کتابت نسخه اشاره به مطلبی ضروری به نظر می‌رسد آن عبارت از اینست که مؤلف این ترجمه مآخذی در اختیار داشته است که از آنها برای ترجمه مفردات قرآن استفاده کرده است اگر چه مؤلف بهیچ یک از این مآخذ اشاره‌یی نکرده است اما با مقایسه ترجمه مصدر های این نسخه با کتاب المصادر زوزنی این طور به نظر می‌رسد که یکی از مآخذ وی کتاب لغت زوزنی بوده است .

از قبیل التسلیط بر گماشتن، استسلام کردن نهادن، الاستزلال بلغز انیدن و بلغزیدن خواستن، احتمال برداشتن از کسی و از کسی فرو بردن و از منزل بر رفتن که عیناً در مصادر زوزنی هست .

و این احتمال نیز می‌رود که شاید زوزنی برای تنظیم لغت‌های کتاب المصادر خود از این نوع کتابها که جنبه لغت نامه و فرهنگی داشته استفاده کرده است ولی این مطلب هنوز روشن و معین نیست، مگر وقتی که مؤلف این نسخه خطی و زمان تحریر آن شناخته شود .

خصوصیات سبک این نسخه بدین قرار است :

۱- در این ترجمه پیشاوند های پارسی قدیم فراوان بچشم می‌خورد مانند :

الافتراء : فرا یافتن دروغ

القصص : در گفتن حدیث و از پی فرا شدن

التألیف : واهم آوردن

التمنیة : فرا آرزو داشتن کسی را

قولاً بلیغاً : گفتاری تمام و امبالفت

- ۲- لغات و ترکیبات کهنه :
- الزئغ والزئغوغة : از حق بچسبیدن (۱)
- مال : بچسبید یمیل میلا (۲)
- الحشر : برانگیختن و گرد کردن
- النسی : رکوی حیض و هر چیزی بی قیمت که آنرا بیندازند (۳)
- قاسمهما : سوگند خورد ایشان دوتن را
- السخر والسخریة : افسوس کردن
- الاعنات : درکاری او گندن که از آن بیرون نتوان آمدن
- عنث : بزمند شد و در کاری افتاد که از آن بیرون آمدن دشوار بود ورنجور شد
- حمئة : لوشناک
- الربائب : دختر اندران
- العفریت : دیوستنبه
- مثقال ذرة : سنک مورچه خورد
- ۳- صرف قسمتی از مشتقات فعلی يك کلمه :
- قه (۴) نگاهدار تو مرد. قیا نگاهدارید شما دو مرد. قوا نگاهدارید شما مردان ...
- تاقین نگاهدارید شما زنان که بمناسبت (ق) در آیه (وقنا عذاب النار) صرف کرده است
- الطمس ناپدید کردن ، طمس ناپدید کرد طمس وطمساً .
- و
- ۴- جمع های مکسر را آورده است :
- الصدقة والمهر کاوین. الصدقات والمهور ج
- السكران مست . السكری والسكری ج
- ۵- مفرد جمع های مکسر :
- الربائب دختران داران جمع ربیبة

۱ - چسبیدن بمعنی میل کردن است و اینجا با کلمه (از) معنی اعراض دارد مانند کلمه (عن) در زبان عربی مثل (من رغب عن سنتی فلیس منی)

۲- در کتاب المصادر روزنی مصحح آقای بیشی ص ۲۰۱ ج ۲ چنین آمده است: التطفیل بچسبیدن آفتاب بفروشدن

۳- ورنه بس کن زعیب شعر کسی- که بهجوت چنان کند چو رکوی؛ المعجم ص ۴۵۹

۴- تزد هاء ساکنه فی الطرف تسمى هاء السکت رجوع کنید به کتاب المفرد العلم

فی رسم القلم .

العمات خواهران پدر جمع عمه
ریبون گروهان بسیار جمع ربی
.....

۶- گاهی برای توضیح يك كلمه مشتق آنرا که در سوره دیگر است شاهد آورده است مثلاً در توضیح عبارت «اضل اعمالهم» ضایع کرد کردار هاء ایشان . عبارت «انما ضللتنا فی الارض» را از سوره ۳۲ آیه ۱۰ آورده است (۱) .

۷- خیلی بندرت اشاره به بحث نحوی کرده است : مثل
اولئك رقیقاً ... نصب علی التمییز است .
فیما رحمة ای فیرحمة ما زاید است .
الطبع مهر کردن و بیدی بعلی .
وربك بحق خداوند تو، واقسم است .
۷- خصوصیات رسم الخط نسخه به اختصار :

۱- چنانکه در قدیم رسم بوده است (پ ، ج ، گ) را بصورت (ب ، ج ، ك) نوشته است ولی ما آن را به صورت رسم الخط فعلی در آوردیم . مد بصورت فتحه منحنی است وزیر (ی) دو نقطه گذاشته است .

۲- کلمات (آنچه و آنکه) بصورت (آنچه و آنک) و (که) بصورت (کی) است .
۳- هر گاه دو حرف (ر) پهلوی هم قرار گرفته است علامت (-) روی آن قرار داده شده است مانند (بسیار) و (کاران) و
۴- با اعراب گذاری روی کلمات و روشن کردن وضع تلفظ آن معلوم می شود که در زمان مؤلف بعضی از کلمات فارسی را مردم به شکل خاصی ادا می کرده اند مانند :

خواهر (بر وزن نو آور) - میراث خواران - خواسته بضم خ - مسلمان (۲) بسکون (ل)
بکار (بفتح ب) کسی قیام کردن - اگر روی بدان (بفتح ب) آرید - پنهان (بضم پ) شد
۶- خصوصیات دستوری :

۱- مفعول مطلق : مثل عبرة پند گرفتن
۲- بکار رفتن (م) نفی بجای (نه) مثل : ولاتنكحوا بزنی مكینید، ولا یحزنك واندهگین
مكنادترا .

۱ - به قرآن چاپ امیر کبیر طبع سال ۱۳۴۵ نگاه کنید .

۲ - آقای دکتر معین در کتاب طرح دستور (مفرد و جمع ص ۶۸) در باره کلمه مسلمان بحثی مشبع آورده است بنا بر این اعراب گذاری این کلمه در نسخه ما قابل توجه است .

- ۳- بساوند نسبت مثل : كودك پسرینه - نرینه
 ۴- بكار بردن (ة) عربی بجای (ه) فارسی مثل : الحواریون خاصگان پیغمبر
 ۵- بكار بردن (ز) پس از حرف اضافه (ب) مثل: مشورت كن با ایشان
 ۶- پیشوندها مثل: جدا واكرد ، فرا آرزو داشتن کسی را
 و

اینک قسمتی از متن نسخه خطی را عیناً نقل می‌کنیم

سورة آل عمران

التوریه کتاب موسی علیه السلام . الانجیل کتاب عیسی علیه السلام . الزبور کتاب داؤد علیه السلام . الانتقام کینه کشیدن . خفی پوشیده شد ، یخفی خفاء . التصویر تصویر کردن . الاحکام استوار کردن و باز داشتن از کاری . المحکمات آنک یك معنی را محتمل باشد و بس . ام الكتاب اصل کتاب . المتشابهات آنک معنی بسیار را محتمل باشد . الزیغ والزیغوة از حق بچسبیدن . التاویل تفسیر کردن و آنچه معنی باوی گردد . الراسخون استوار شدگان در علم . الرسوخ استوار شدن . الاذاعة بگردانیدن . الوهب والهبة دادن ، هب لنا بده مارا . الوهاب بخشنده . التجمع گرد کردن . الاخلاف وعده خلاف کردن . المیعاد وعده گاه . الاغناء باز داشتن کسی را از کسی و بی نیاز کردن . الدأب خوی و عادت . لدن نزدیک . الالتقاء فراهم رسیدن . رای العین در چشم دیدار . عبرة پند گرفتن . الاعتبار عبرة گرفتن و باندیشه از پی چیزی فرا شدن . اولوا لبصار خداوندان بینائیمها . الشهوة آرزو ، الشهوات ج . البنین پسران جمع ابن . القناطیر مالها بسیار جمع قنطار . المقنطرة جمع کرده . القنطرة استوار کردن . الذهب زر . الفضة سیم . الخیل اسبان و سواران الخیول ج . التسویم بچرا گذاشتن ستور و داغ کردن ایشان . الانعام چهار پایان جمع نعم شتر و گاو گوسفند . الاوب والایاب باز گشتن . الساب جای باز گشتن جای التنبیه والتنبیء بیاهما هینیدن . انیشکم بیا گاهان شما را . الرضوان خشنود شدن . بالاسحار سحر گاهان . شهد الله ای بین و اظهر پیدا کرد . القسط داد . اسلمت وجهی ای اخلصت عملی . الاخلاص ویژه کردن . المخلص یك روی البلاغ والتبلیغ رسانیدن . الغرور فریفتن . الافترا فرا بافتن دروغ . اللهم ای بار خدای نزع بکشید ، یززع نزاعاً . النزوع کشیده شدن و باز ایستادن و آرزو مند گشتن . الاعزاز قوی .

کردن و عزیز کردن، الاذلال خوار کردن، الايلاج در آوردن، النقاة پرهیز گاری، التحذیر ترسانیدن، سینة الصدور ج. الاحضار حاضر کردن، الامد غایت، و آل ابراهیم یعنی اسماعیل و اسحق، و آل عمران یعنی موسی و عرون، امرأة عمران یعنی حنه مادر مریم، التحریر آزاد

سرمایه شماراه و اسر المال سرمایه ده و عسرة خداوند شکستی
 فنظرة زمار دادنی، الیسار و الطیسرة فراخ دستی، النصرف
 صدقه دادن، التذاین بیکدیگر فروختن، بواو النسیئة تاخیر
 المسمی نام برده، العذار کاداه، الاملاک و الاملا، املا کردن
 محسن بحاسته، تخسیر خساره و لبته قیلوله، الاستسقاء کراه
 کردن و کراهی خواستن، المرأة زن، اجرت بکن، نه محسوس است
 شماه ان تضریحی فراموش کندنی، التذکیر بایاد دادنی و بند
 داندک سیم سیم برآمده الصغیر خرد، افسط و افوم برآستر
 الذنوب نزدیک شدن، الازتیاب بستک شدن، الادارة گردانیدن
 التبايع با بیکدیگر بیع کردن، الرهن گرفتن، الرهنانج
 مقبوضه و رهنه، النادیه بکار دهن، الاینتان اجنب
 داشتن، الامانة الودیعة زینهارت، التمریز مید شنده
 بانظر الحاه فموا تیره، الحاصبه شمار کردن، النعنة
 عذاب کردن، الاطاعة و الطاعة فرمان بردن، عفران کد
 امر زش الزوی خواهم، الاکتساب کسب کردن، الاخطا
 خطا کردن، الخلد و الخلیل بار بر نهادن، الاضربان
 الطول جلاوند و شسر عرویان و ازادکنده و ازاد کردن
 و موعظه سورة العنک التوریه

کردن. وضعتهای بزاز اوزن. الوضع دادن و بنهادن. الذکر نرینه (۱). النبات دسته
 الاعاذه بناه خواستن و پناه دادن.

التكفيل کسی را بایندان چیزی گردانیدن و کفلهای ذکر یا و بایندان او گردانید
 ذکر یا را. کفل بایندانی کرد. یکفل کفاله. المحراب خانهٔ بربالا و جای امام در مسجد.

کتاب موسی علیه السلامه الانجیل کتاب عیسی علیه السلام الزبور کتاب
 داود علیه السلامه الانتفاخر کینه کشیدن خفی پوشیدن مثله
 تخفی خفاه التصویر تصویر کردنه الأبخار استوار کردنه
 و باز داشتنه از کاره المحجرات آنک یک معنی را محتمل باشد
 و سنه امر الکتاب اصل کتابا طنشتایهات آنک معنی بسیار
 محتمل باشد الزبغ والزبغوه از حق بچسبیدن التاویل
 تفسیر کردنه و لجم معنی باوی خوردن التراسخ استوار شدن
 در علمه الرسوخ استوار شدنه الأراغمة بگردانیدن
 والهبة داد زدن هبت کتابه ماراه التوقبات بخشند ه التبع کرد
 کردنه الأخلاف بوعده خلاف کردنه المیعاد وعده کاهه
 الأفتقلا بنزد استن کسی یا از کسی و بیهار کردنه اللدائم خوبی
 و عادت لذت زدن یک الألقیا فراموشیدنه الأی العز
 در چشم دیدن غبره بندگنتی الأعتبار عبره گرفتنه
 بانوشه از بی چیزی فراشدن اولوا الأبصار خداوندان
 بنسایهاه الشفوة آرزو و اشتیاقات ج التنبس سرانجام
 اتمن القباظر مالها بسیار جمع فنظاره المنقظه جمع
 سحره المنقظه استوار کردنه الذهب لاله الفضة سیم

هنالك آنجا . التصلية نماز کردن و درود دادن و در آتش آوردن . بكلمة من الله بسخني از
 خدای تعالی یعنی عیسی علیه السلام . السيد مهتر . الحصور آنک او را بزنان حاجت نباشد

الغلام كودك پسرینه الغلمان ج. العقيم والماعر نازاینده . الرمز اشاره كردن. الابكار والبكرة بامداد كردن. المشی شبانگاه از نماز شام تا نماز خفتن . قنت فرمان برداری كرد ودعا كرد ودير بيستاد در نماز يقت قنوتاً

النباُ خبر الانباء ج. اوحى وحى كردن والهام كرد ، يوحى ايجاء . القلم تيرى پر الاقلام ج . اى کدام . ايهم کدام ازيشا . الاختصاص بايك ديگر خصومت كردن. المسيح عيسى عليه السلام. الوجيه روى شناس. المقربون نزديكان بخداى از فرشتگان وآدميان. المهدي گاهوار. الكهل سى وسه ساله. خلق بيا فرزند و تدبير كرد و دروغ گفت. يخلق خلقا . البشر آدمى يكي را گويند و جماعتى را گويند. الطين گل. الهيئة والصورة والشارة والخلقه صورت ، الصور والهيآت ج . نفخ در دميد ، ينفخ نفخاً . الابراء درست گردانيدن از بيمارى. الاكمه نايينامادزاد . الابرس پيس. الادخار يخنى نهادن. الاحساس ديدن و يافتن . الانصار ياران جمع ناصر. الحواريون خاصكان پيغمبران. التحوير سپيد كردن ، و ياران عيسى را حواريون گفتندى كه گازرى كردندى و گويند از بهر انك ايشانرا از گناه پاك گردانيدند. الحوارى يار . مكر بدسگاليد يمكر مكرأ. الذكر الحكيم يعنى قرآن محكم و گويند واحكمت. القصص والحديث سخن والقصص ورفقتن حديث و از پى فراشدن. تعالوا بيايد شما گروهى مردان . ارباباً خداوندان . الابتهاج بزارى دعا كردن. ها اتم اينكيد شما گروهى مردان. حنيفاً بگشته از هلمتها باطل. اولى الناس سزاوارترين مردمان . الجماعة والجمع والطايفه والمعشر والحزب والزمرة والقيام والفوج والثلة والعزة گروه. وجه النهار اول روز. مادام هميشه، مادمت هميشه تو لوى بگردانيد زبان در دهن و بپيچانيد سرو بتافت رسن، يلوى لياً يلون السننهم مى گردانند زبانهاء خويش. اللسان زبان . الحكم حكم كردن والحكم حكمت . الثبوة پيغمبرى. ربانين خداى شناسان . الربانى مرد خداى شناس . درس علم خواند مردى، يدرس درساً و دراسة. الاقرار اقرار كردن و اقرار دادن اقرالله عينه روشن گرداناد خداى چشم اورا. اقررتماى پذيرفتيد شما. اصرى عهدمن. البغية والبغاء جستن . الطوع فرمان بردارى كردن. طوعاً ببغوش منشى. وكرهاً و بناخوشى . الازدباد بيفزودن. ملء الارض پرى (مشدد) زمين. حلال بكة و طين مكة اندرون مكة. مبارك آفرخنده. الصدود بگشتن . عوجاً كزى . الاعتصام چنگ در زدن، حق تقاته سزاي پرهيزيدن ازو (حاشيه الجبل پيمان ورسن . جبل الله بدين خداى . التفرق پراگنده شد. التأليف واهم آوردن. اصبح گشت . الاصباح گشتن و در وقت بامداد شدن. الشنا كناره. الحفرة كو . الاتقاذ برهانيدن . النهى واژدن ، ينهون وامى زنند . النكر ناشايست . الابيضاض سپيد شدن . ابيض ببيض اييضاضاً فهو مبيض ما ابيض ولم يبيض لا يبيض ولن يبيض

لیبیض لا ییبض . ابيض لا تبيض . الا سوداد سیاه شدن . ذاق بچشید ، یذوق ذوقاً . یولوکم بر شما گردانند . الدبر پس ، الادبار ج . آتاء اللیل ساعتهای شب . المسارعة شتافتن . الخیرات نیکیها . فلن تکفروه پوشیده نگردانند آن . الریح باد ، الریاح والادواح ج .

لَوْ اطَاعُوا نَاكَرَ فِرْمَانَ بِنْدِی مَارَهِ دَرُا بَا زِ دَا شْتِ بِنْدِ لَدَرُا ه
 وَ اذْ رَا وَا بَا رِ دِلِیْ شَمَا كَرُوهی مِر دَا نِی فِر جِی سَا دِ مَانِ كَا نِ ه
 اَلَا شْتِ بِنَا رِ شَا دِ شَدِ كِ لِحُوقِ دَنْ رِ سِیْ دِهْ بِلِحُوقِ حُوقَا ه
 وَ لِحَا قَا ه حَسْبُنَا بَسْنَدِهْ اَسْتِ مَارَا ه اَلْوَكِیْلُ كَا رِ دِلِیْ وَ نِ كَا
 بَا زِی اَلتَّخَوِیْفُ تَرِ سَا نِیْ دَرِ ه وَ لَا تَحْرُوكُ وَا نِدِ وَا ه لَمِنْ مَلَا دِ
 تَرَا ه اَلْاَمَلُ مَهْلَتِ دَا ذِ ه وَ اَمَلَا كَرِ دِنِ اَلتَّمْثِیْرُ رِوَا لِمُتْرِ
 جِذَا وَا ه رِ دِنِ اَلْاِطْلَاعُ دِیْ نِهْ وِر كَرِ دَا نِیْ دَرِ ه اَلْاِجْتِیَابُ
 كَرِ مِ دَرِ ه كِلْ خِیْلُ حُرْدِهْ تَحْلُ خَلَا وَ نَحْلَا ه اَلتَّطْوِیْرُ
 طَوُوقِ دَرِ كَرِ دِنِ كَسِیْ كَرِ دِنِ اَلْحَرِیْقُ اَسْتِ سِوَا زِ ه اَلظَلَامُ
 سَتْمُ كَا رِ ه عَهْدُ اَلْبِئَا رِ مَوْ دِ مَارَا وِ وِ صِیْتِ كَرِ دِهْ اَلْقُرْ بَا نِ ه
 بِنَا نِ تَقْرُبُ كَمِ دِ بِنِهْ اَلْحِذَا یُ عِیْ نِ جِ لِهْ اَلذُّبُورُ كِنَا بَا حِ
 وَ یُ وِیْ ه اَلشَّیْرُ رِوشِ كَمِ نَدِهْ اَلْاِنَا رَهْ رِوشِ كِ دِ وِ رِوشِ
 شَدِ كِ اَلْاِدْخَالُ وَ اَلْمَدْخَلُ دِرَا وِر دِنِ فَا زِ بِ رِ وِ رِ یَا نِ شِ
 وَ ظَهْرُ یَا فِیْ ه یَعُودُ قَوْزَا ه لَیْبَلُوتُ سِیَا نِ مَیْ نِ دِ شَمَا رَا ه
 مِلْ عَزْمِ رِ اَلْاُمُورِ ه اَزِ كَا رِ مَاهِ قَوِیْ ه وَ لَنْ لِحِدْلَهْ عَزْمَا وِ
 یَا فِیْ مِ ا وِ رَا صِیْرِیْ فَلَ اَعَزْ رِ اَلْاَمْرُ جِو نِ یَجِدُ شِو كَا وِ
 اَوَّلَا اَلْعَمْرُ خِذَامِ بِلَا مِ تَرِ وِ لَوْتِهْ اَلْمَقَا رُ مَحَا رِ سِ تَرِهْ

صِرْسِمَاءِ سَخْتِ . اَلْبَطَانَةُ دُوسْتِ وِیْوِهْ . اَلْاِیْتِلَاءُ وِ اَلْاَلُو تَقْصِیْرُ كَرِ دِنِ بَرِ تِوَا نِ سْتِنِ .
 اَلْخِیَالُ تَبَاهِیْ ، اَلْیَا لَوْنِ كَمِ خِیَالًا تَقْصِیْرُ نَكْنَنْدِ دَرِ تَبَاهِیْ كَرِ دِنِ كَا رِ شَمَا . عِنْتِ بَزْمَنْدِ شَدِ

و در کاری افتاد که از آن بیرون آمدن دشوار بود و رنجور شد ، دعوت عتناً و دوا
 ما عنتم آرزوشان کرد کی در بزه افتید شما . بداید آمد ، بیدوا بدوا . البغضاء دشمنی . من افواههم
 از دهنهای ایشان . القم دهن ، الافواج . العض بدنان گرفتن . اعض بدنان گیرم . المیناة
 و الانملسة انگشتان البنان و الاناملج . و اذا خلوا عضو علیکم الانامل من النیظ یخا بندسرا انگشتان
 از خشم . غاظ بخشم آورد یغیظ غیظاً . بذات الصدور **بآنچ** در سینها است . السوء و المسایة
 و السوائیة و المساءة غمگین کردن . ساء غمگین کرد او را . سوء غمگین کند او را . فرح
 شاد شد یفرح فرحاً . الکید بدی سگالیدن . کدت **بدی سگالیدم** . القدو بامداد کردن و بر رفتن
 در آن وقت . واذ غدوت چون بامداد بر رفتی . التبویة کسی را **جایی** فرو آوردن . تبوی ای
 تهیی می ساختی . مقاعد جایگاهها نشستن و ایستادن . هم قصد کردیم همأ . فشل بددل شد ، یفشل
 فشلا . التوکل اعتماد کردن . بدرنام **چاهی است کی مصطفی** آنجا با کافران مکه حرب
 کرد . الذلیل خوار الاذلة . الکفایة بسنده کردن . الامداد مدد کردن . بثلثة آلاف سه هزار
 الفور جوشیدن دیک و خشم و آب چشمه و آنچ بدان ماند . ویا تو کم من فوزهم و آیند بشما از
 جوشیدن خشم ایشان . مسومین نشان کردگان . ليقطع طرفاً تا ببرد کناره یعنی تا هلاک کند
 گروهی را . الکبت خوار کردن و هلاک کردن و بروی افکندن . خاب نومید شد و بی بهره ماند
 یخیب خبیة خائبین نومید شوند گان . العرض پهنا . السراة و المصرة شادی . فی السراة و الضراة
 در فراخی و تنگی . کظم خشم فرو خورد یکظم کظماً . فاحشة نایستی (۱) و گناهی . الاصرار باستاندن
 بر معصیت . السنن سنتها و گویند امتان جمع سنة . نعم نیک . نعم الرجل نیک مردی است . سار بر رفت
 یسیر سیراً . سیر و ابروید شما . الماقبة سرانجام . البیان هویدا شدن . بان هویدا شد . بیین هویدا
 می شود . و لاتهو و سستی مکنید . الوهن سست گردانیدن و سست شدن . الاعلون غالب شوند گان
 العلو غالب گشتن و بر زور چیزی شدن و بلند شدن و بزرگوار شدن . القرخ خسته کردن
 المداولة گردانیدن روزگارند اولها می گردانیم آنرا . و لیمحص الله تابی گناه گرداند
 التمحیص بی گناه گردانیدن و آزموده گردانیدن . محمد و احمد بغایت ستوده . الکتاب
 نامه . موجلا اجل دروی پیدا کرده . التأجیل زمان دادن . الدنیا این جهان . کاین
 و کای چند . ربیون گروهان بسیار جمع ربی . وما وضعفوا و سستی نکردند . الضعف سست
 شدن . الاستکانة فروتنی کردن و تن بدادن . الاسراف کزاف کردن . الرعب ترس . السلطان حجت
 المأوی بازگشتن جای . المئوی جای مقام کردن . حس بکشت یحس حساً . التنازع **بایک دیگر**
 منازعت کردن و یک دیگر را قدح شراب دادن و بستدن . صرف بگردانید ، یصرف بگرداند
 صرفاً . اذ تصعدون چون دور در شدی در هزیمت . الاصعاد دور در شدن در رفتن و بیابا بر شدن

لوی مقیم کرد یلوی لباً. ولا تلون ونمی ایستادید. فی اخر ایکم ای من خلفکم از پس شما
 الاثابة پاداش دادن. غمغمگین کرد. یغم غماً لکیلاتانه. فات درگذشت، یفوت فوتاً. آمنة
 آمن شدنی. المنام والکری والنماس خواب. الفشيان آمدن ومجامعت کردن و بزور
 چیزی در آمدن. الاهمام غمگین کردن. الجاهلیة پیش از آمدن پینامبر (ع). ظن الجاهلیة گمان اهل
 جاهلیت. هنالك آنجا. هاهنا اینجا. الی مضا جمعهای مصارعهم. للقتل بکشتن جایها جمع مضجع
 جای حقن. الجمع لشکر بسیار. الاستزلال بلغزانیدن وبلغزیدن خواستن. غزی غازیان
 غزا قصد دشمن کرد یغزوا غزواً. الحسرة پشیمانی خوردن. یحسر حسرة فبمارحمة ای
 فبرحمة مازایده است اللین نرم شدن. لنت نرم شدم الین نرم شوم. الفظ درشت خو. الفظ
 ستمبر شدن. غلیظ القلب ستمبردل. الانفاض پراکنده شدن. شاورهم مشورت کن بازیشان.
 خذل فرو گذاشت یخذل خذلاً. الفلول خیانت کردن و بزدیدن چیزی از غنیمت. یغل
 غلولا ان یغل کی نسبت کنند او را بخیانة. السخط خشم گرفتن. هم درجات ایشان اهل
 درجات اند. المناققة والنفاق دورویی کردن با کسی. قعد بنشست مردی، یقعد قومداً. لواطعونا
 اگر فرمان بردندی مارا. درأ باز داشت، یدراً درأ. فادراً وا باز دارید شما گروهی
 مردان. فرحین شادمانگان. الاستبشار شاد شدن. لحق در رسیدن یلحق لحوقاً ولحاقاً.
 حسینا بسته است ما را. الوکیل کارران و نگاهبان. التخویف ترسانیدن
 ولا یحزنک و اندوهگین مکناد ترا. الاملاء مهلت دادن و املا کردن. التمییز والتمیز جداوا
 کردن. الاطلاع دیده و سرگردانیدن. الاجتباء برگزیدن. بخل بخیلی کرد، یبخل
 بخلا و یخلا. التعلویق طوق در گردن کسی کردن. الحریق آتشی سوزان. الظلام ستم کار. عهد
 المینا فرمود مارا و وصیت کرد. القربان هر چه بدان تقرب کند بنده بخدای عزوجل. الزیر
 کتابها جمع زبور. المنیر روشن کننده. الانارة روشن کردن و روشن شدن. الادخال والمدخل
 در آوردن. فاز پیروزی یافت و ظفر یافت، یفوز فوزاً. لتبلون بیازمایند شما را. من عزم
 الامور از کارهای قوی. ولم نجد له عزماً و نیافتیم ما او را صبر، فاذا عزم الامر چون
 بچند شود کار. اولوا العزم خداوندان صبر و قوت. المفازة جای رستن. قیاماً ای
 قائمین ایستادگان القعود نشستگان. الجنب پهلو الجنوب ج. فی جنب الله در کارخدای.
 الاخزاء خوار کردن و رسوا کردن. الابرار نیک مردان جمع بر. الایذاء بیازردن کسی
 را. اودوا بیازردند ایشانرا. النزل روزی آنچه پیش آینده نهند. صابرو اشکیبایی
 کنید در جنگ بادشمنان. المصابرة با کسی بصبر نورد کردن. المرابطة پیوسته جهاد
 کردن.